

روزنامه "ساونتسکایا راسیا"

اعتراض ها اگر به حمله تبدیل نشود بی نتیجه است!

نوشته الکساندر فرولوف

برگردان: ر.ج. بازیار

شماره ۲۰۰-۵۹- در یکی از جلسات اخیر هیئت تحریریه روزنامه ساونتسکایا راسیا، صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه فدراتیو "گ. آ. زیوگائف" و معاون اول صدر حزب "ای. ای. ملنیکوف" شرکت کردند. گنادی زیوگائف با اشاره به تشکیل قریب الوقوع پلنوم هفتم کمیته مرکزی تاکید کرد، که او باید نقش کاملاً ویژه ای در تحکیم وحدت تشکیلاتی - سیاسی حزب بازی کند. خود او در برخی عرصه ها تغییر نظر داده و به گونه ای نوین فعالیت هیئت تحریریه را ارزیابی کرد و از روزنامه نگاران « ساونتسکایا راسیا » و نویسندگان آن دعوت نمود که مسائل را عمیق تر تحلیل کنند و ضروری ترین و میرترین مسائل جنبش چپ را مطرح و به بحث بگذارند. روزنامه « ساونتسکایا راسیا » فعالانه از این ابتکار حمایت می کند. مفسر روزنامه « الکساندر فرولوف » در ارتباط با این دیدار طی تفسیری نوشت:

بحث در اینجا برسر ضروریات و اولویتهای دیرینه است. دردهای مزمن بسیار خطرناک هستند- می توان به آنها عادت کرد. یکی از دوستان قدیمی من در مورد زخم معده اش می گفت " من با او دوست شده ام ". حال مثل اینکه مردمان تحت ستم و اپوزیسیون که بیان کننده منافع آنها می باشد، با برخی از امراض و دردهای خود " دوست شده اند ". اما باید سریعاً از اینگونه دوستی های کشنده خلاصی یافت. زیرا که این دوستی از خود مریضی خطرناکتر است.

جنبش اعتراضی؛ حرکت اعتراضی؛ ترانه اعتراضی؛ رای دادن اعتراضی و... چقدر این اصطلاحات پر سرو صدا هستند!... اما شخصاً برای من این کلمات مدتهاست که جذابیت خود را از دست داده است. گذشته از این، بنظر من اینها از لحاظ سیاسی مشکوک هستند. اکنون قریب ۱۵ سال است که ما در تظاهرات اعتراضی شرکت می کنیم، اما از پیروزی هیچ خبری نیست.

گاهگاهی به نظر می رسد که با اندکی فشار بیشتر "خانه معیوب" فرو می ریزد. اما بعد معلوم می گردد که نه تنها هیچ فرو نمی ریزد، بلکه بر عکس استحکام می باید. جریان از چه قرار است؟

اعتراض - امری شرافتمندانه است، اما این همیشه پاسخی در مقابل اقدام رژیم است. در آغاز حرکتی صورت می گیرد. فقط بعداً در جواب آن اعتراضی آغاز می شود. بدین ترتیب، ابتکار متعلق به همان « حرکت » اولیه است. فرمان شماره ۱۴۰۰ یلتسین- اعتراض. خصوصی سازی چوبایس- اعتراض. عقب افتادن دستمزدها- اعتراض و... اگر ما این را با تنیس یا والیبال مقایسه کنیم، آنوقت می بینیم که توپ همیشه در طرف رژیم قرار دارد. و رژیم آن را با تمام قدرت « پرتاب » می کند. در طرف دیگر توپ از روی ناچاری دوباره به طرف مقابل پاس داده می شود که رژیم براحتی آن را مهار می کند و دوباره « پرتاب » می کند. و اغلب دیگر جوابی داده نمی شود.

در کل اعتراض، عکس العمل ثانویست در مقابل عمل اولیه. و البته که کلمه "عکس العمل" معانی فراوانی دارد. از جمله به مفهومی که می تواند مستقیماً با ترقی در تضاد

باشد. در آغاز اعتراض در صدد آن چیزی است که فرمان خصوصی سازی و یا ربنده است. و بعد این اعتراض اغلب به خواهش و حتی التماس تبدیل می شود. برای نمونه، کارگران کارخانه یخچال سازی « یاروسلاو » مبارزه خود را برای دریافت دستمزدهای عقب افتاده چند ماهه شروع کردند. ولی در ادامه آن دست به اعتصاب غذا زدند. اعتصاب غذا – اسلحه زندانی است، نه انسان آزاد. اما زیان هیچکس نمی تواند این انسانهای نا امید و مایوس را بخاطر گذار از اعتراض فعال به منفعل ترین شکل آن محکوم کند. اما سمت و سوی این گذار روشن است و فاقد هر گونه روزنه خوش بینی است.

مایاکوفسکی نوشت: " من تمامی قدرت صدای شعر خود را به تو می دهم، طبقه مهاجم ". دقیقاً طبقه مهاجم، نه اعتراض کننده و نه دفاع کننده! و البته بدون یورش و حمله همه چیز دردناک پایان خواهد یافت.

مسئله در مورد تعرض و تهاجم هم در برگیرنده شکل مبارزه است و هم محتوی آن میتینگ و مسدود کردن راهها در مبارزه بخاطر امتیازات لغو شده و ... البته که شکل تهاجمی بسیار خوبی است. اما محتوای آن چیست؟

من تری را فرمولبندی می کنم. و تلاش خواهم کرد آن را ثابت کنم. کمونیستها تا زمانی که روحیه کمک طلبی کسانی را که کار نمی کنند، فقط نان می خورند، به جای روحیه انقلابی یا حتی اعتراضی بیندارند و تا زمانی که سوسیالیسم را با پاتریالیزم دولتی (پدر سالاری دولتی) مخلوط کنند، ناموفق خواهند بود.

می خواهم فوراً قید کنم که اصطلاح " نان خور " در اینجا به معنای اخلاقی – تحقیری استفاده نشده است، بلکه به مفهوم حقوقی آن بکار برده شده است. نان خور، مفت خور نیست. در زمان جنگ دوم جهانی کارت های استالین چنین نوشته می شد: کارگر، کودک، نان خور. در هر جامعه ای قشر وسیعی از مردم وجود دارند که به دلایل مختلف محتاج کمک و حمایت اجتماعی (از طرف اقوام و فامیل، جامعه، دولت) می باشند. افراد زیر سن قانونی، باز نشستگان، معلولین و کمک به آنها جزء نرمهای جوامع متمدن است.

اما خطر مرگبار برای ملت زمانی است که اکثریت جامعه از لحاظ روحی – روانی خود را در موقعیت زیر سن قانونی، باز نشسته و معلول بدانند و یا حس کنند. این زمینه آن است که هر رهگذری بتواند به حاکمیت دست یابد.

بارها اعلام شده است و نظر سنجی های اجتماعی تأیید کرده اند که گویا دو سوم رای دهندگان از اپوزیسیون چپ حمایت می کنند. ولی در واقع اکثریت این دو سوم بطور ثابت از " حزب دولتی " حمایت می کنند و اقلیت از اپوزیسیون. یکی از فعالین اجتماعی در موقع انتخابات از پیرزنی سؤال می کند که چرا او با این وضعیت باز هم می خواهد به یلتسین رای دهد، نه به زیوگائف. پیرزن در جواب می گوید: " زمانیکه زیوگائف رئیس جمهور شد آنوقت من هم به او رای خواهم داد ".

اکنون برای نمونه نگاهی به نتایج مرکز نظر سنجی " لوادا " در مورد اینکه – به نظر مردم چه کسی مسئول بالا رفتن دستمزدها، حقوق باز نشستگی و ... می باشد؛ و چه کسی مسئول بالا رفتن قیمت ها می باشد- نظر بیان داریم. در رابطه با سؤال اول، چه کسی مسئول بالا رفتن حقوقها است- نتایج چنین بوده است: رئیس جمهور ۶۲٪؛ دولت ۲۹٪؛ استاندار، حاکمیت های محلی، تجار، تولید کنندگان ۱۳٪.

در رابطه با سؤال دوم- چه کسی مسئول بالا او رفتن قیمت ها است – نتایج اینگونه است: رئیس جمهور ۲۲٪؛ دولت ۴۸٪؛ استاندارها، حاکمیت های محلی، تجار، تولید کنندگان ۴۶٪. منظره جالبی است. اکثریت مدتهاست که دیگر در بخش خصوصی مشغول بکار هستند، اما همچون سابق فکر می کنند که رئیس جمهور حقوق آنها را بالا برده است!

عدم موفقیت نیروهای چپ فقط مربوط به عملیات ویژه دشمن، تحریکات و تقلبات انتخاباتی نیست. باید ریشه های عینی این روانشناسی را در موقعیت اقتصادی " طبقه ناله

کننده" یا "صاحبان فقیر" جستجو کرد. نقص عقیدتی- سیاسی اصلی و همزمان دلیل عمده ناکامی اپوزیسیون چپ در این نهفته است که این اپوزیسیون تکیه گاه اجتماعی خود را در "طبقه ناله کننده" می بیند. آگاهانه یا نا آگاهانه شریک و همدم خرافات و توهّمات آن است. اما اکنون توهّمات آنها را " روسیه واحد" منعکس می سازد که غیر از ایمان به " تزار خیرخواه" هیچگونه ایدئولوژی روشن ندارد.

در این میدان اپوزیسیون شانس اندکی برای رقابت موفقیت آمیز با رژیم دارد. تمام شعارها و خواسته های اپوزیسیون بدون زحمت خاص از طرف رژیم قاپیده و مورد استفاده قرار می گیرد. ایجاد ذخیره های استراتژیک همچون " بنیاد ثبات" و « ذخیره ارزی طلا» برای همین منظور است. آخر «سیاست اجتماعی» به معنای واقعی کلمه یعنی چه؟ این همان سیستم توزیع یا تقسیم مجدد رفاه مادی بدون تغییر شکل مسلط مالکیت است که هدف از آن تخفیف تضادهای اجتماعی و خفه کردن مبارزات طبقاتی است. به همین دلیل این با اشکال مختلف مالکیت و اشکال مختلف اداره جامعه می گنجد. مثلاً در طول چندین قرن طبقه برده داران رم قدیم سیاست اجتماعی کاملاً فعالی را پیش می بردند: " نان و نمایش" ضرورت اینگونه " کمکهای اجتماعی" در جایی که سرقت و غارت است، لازم می آید. سارق بطور ساده بخش نا چیزی از " درآمد" خود را به غارت شده برمی گرداند و غارت شده راضی میماند.

سیاستی که بدور حقوق باز نشستگی، مزایا و کمک هزینه تحصیلی دور می زند- این هنوز یک سیاست ریشه ای نیست. با وجود فعلیت کامل مسائل کمکها و حمایتهای اجتماعی، باید گفت که این مسائل مقدماتی نیستند، مولد نیستند، سیاست واقعی حول مسئله دیگری دور می زند. یعنی حول مسئله مالکیت و مسئله حاکمیت بمثابة ابزار بدست آوردن، نگهداری و تقسیم مالکیت و درآمدهای ناشی از آن دور می زند.

وظیفه طبقات حاکمه مشخص است و آنها پیگیرانه در تحقق آن می کوشند. ماهیت این وظیفه این است که خیزش اجتماعی را در مرحله خواست ها، امتیازات، صدقه ها و در مرزهای بی ضرر "چرخش به چپ" نگاه دارند. آنها همچنین تلاش دارند که روحیه گدا منشا نه " انتظار ترحم از بالا" را حفظ و گسترش دهند و زحمتکشانشان را در بحثهای مربوط به میزان ترحمها و صدقه ها درگیر سازند. غریزه طبقاتی به بورژوازی توصیه می کند: باید توده های مردم را جریان نبرد نوبتی سرمایه داران بزرگ انحصاری و بوروکرات ها بخاطر تقسیم حاکمیت و مالکیت بی طرف ساخت. بعد از اینکه حاکمیت و مالکیت تجدید تقسیم شد، برای اینکه توده های مردم مزاحمت ایجاد نکنند یک بخش کوچک را باعناوین مختلف، به اسم " حمایت اجتماعی" به آنها بر می گردانیم.

اپوزیسیون در چنین اوضاع و احوالی چیزی ندارد، غیر از اینکه ثابت کند که حاکمیت در ماهیت امر برنامه های او را اجرا می کند، ولی متأسفانه رژیم آن را بطور کامل اجرا نمی کند. متخصصین بر آورد کرده اند که صدقه های کنونی بسیار ناچیز است و ابداء نمی تواند مشکلات بهداشت، مسکن، تحصیل و علم را حل کند تا چه رسد به مسائل کشاورزی و مشکلات آن. تمامی وعده های پوتین را ما دیگر سالها است که می شنویم.

اما ممکن است رژیم ریاکاری کند و در عمل اصولاً نتواند شعارها و ایده هایی را که از اپوزیسیون به عاریت گرفته به اجرا در آورد. ریاکاری زیادی، البته که اینجا وجود دارد. حاکمیت در واقع نمی خواهد پولی صرف حمایت های اجتماعی نماید. حاکمیت فقط تحت فشار نیرومند همین اپوزیسیون گاهگاهی به این کمک ها تن می دهد. اما حاکمیت می تواند هزینه کند و این هزینه ها در اصل تسلط و درآمد او را تهدید نمی کند. ابتکارهای اجتماعی اپوزیسیون چپ تا حد زیادی برای رژیم حاکم قابل قبول است. این ابتکارات خلی در بنیادهای اقتصادی، طبقاتی، سیاسی و روانشناسی آن بوجود نمی آورد. کاپیتالیسم، به

خصوص در تلفیق با شکل بنیادریستی اداره جامعه، کاملاً با ملی کردن زمینها، منابع زیرزمینی، تولیدات استراتژیک و نیکوکاریهای اجتماعی سازگاری دارد. البته این وضعیت، اپوزیسیون چپ را موظف می سازد که در خواستها و شعارهای خود بسیار جلوتر و رادیکالتر پیش برود.

بس است **تحقیق** شدن و **التماس** کردن: مزایا را به ما برگردانید! اگر باز نشسته حقوق باز نشستگی مناسب دریافت کند، دیگر این مزایا اضافی خواهد بود. مثلاً مادر بزرگ من در دوران اتحاد شوروی سوسیالیستی حقوق باز نشستگی بسیار نا چیزی، یعنی ۵۱ روبل دریافت می کرد اما برای رفت و آمد و ترانسپورت شهری پولی نمی داد. امروز رفت و آمد در مسکو ۱۳ روبل هزینه دارد. کدام باز نشستگی در دوران اتحاد شوروی برای رفت و آمد دست به تظاهرات و میتینگ می زد؟

باید خواستها را قاطعانه مطرح کرد: حقوق ما کجاست، حقوق باز نشستگی که ما برای آن کار کرده ایم کجاست؟ و این مسئله حقوقی نیست، بلکه سیاسی- اقتصادی است. صحبت برسر آن مبلغ حقیرانه، که صاحب " کارخانه یخچال سازی " پرداخت نمی کند نیست. بلکه صحبت برسر آن مبلغی است که به شکل تولید یا ارزش اضافی از زحمتکشان ربوده شده است و این مسئله سوسیالیسم است، زیرا که سوسیالیسم اقتصادی فقط به معنای حذف تصاحب خصوصی ارزش اضافی و تبدیل آن به دارایی کل جامعه است، این است اصل مطلب. آموزش رایگان، بهداشت رایگان، حمایت اجتماعی و... تمامی اینها مربوط به مرحله دوم است. تمامی اینها از دستاوردهای اساسی اقتصاد سوسیالیستی نشأت می گیرد. امروزه حقوق مردم و حقوق باز نشستگی در جیب سرمایه داران بزرگ، کارمندان دولت و باندهای مختلف است و این پولها در تیم فوتبال " چلسی"، کشتی و ویلاها سرمایه گذاری شده است.

بخشی از صحبتهای پیر مرد باز نشسته ای که تصادفی در پلی کلنیک به گوشم خورد: « دیدی، پوتین به نخست وزیر «زورابف» فشار آورد، در نتیجه حقوق باز نشستگی افزایش یافت و دارو در کشور هم بیشتر شد». خیر، پوتین به روزابف فشار نیاورد، بلکه این شما بودید که به پوتین فشار آوردید! در سال گذشته اعتراضات گسترده مردم رژیم را در برخی از عرصه ها و ادار به عقب نشینی کرد.

حال یک صحبت دیگر، که لنین پس از به گلوله بستن میتینگ پتروگراد در ژوئیه ۱۹۱۷ شنیده بود. در یک خانه محقر کارگری نهار می دهند. زن صاحب خانه نان را می آورد. مرد خانه می گوید: « نگاه کن چه نان خوبی است. «آنها» دیگر جرات نمی کنند نان بی کیفیت به ما بدهند». لنین می نویسد: « این بررسی طبقاتی حوادث ژوئیه مرا متحیر ساخت. نتیجه یکی از نبردها در مبارزه طولانی کار با سرمایه. ما به « آنها » فشار آوردیم، « آنها» دیگر جرات نمی کنند مثل گذشته با ما رفتار کنند. باز هم فشار می آوریم و بکلی آنها را برخواهیم انداخت. کارگر اینچنین فکر می کند». دقیقاً چنین بررسی و تحلیل طبقاتی حوادث، یعنی بررسی و تحلیل از نقطه نظر مبارزه، نه خواهش و التماس، امروزه به شکل فاجعه باری در توده ها وجود ندارد.

برای اینکه فرق سیاسی بین حمله و دفاع را یاد آوری کنیم، برای لحظه ای پیش خود چنین صحنه ای را مجسم می کنیم: لنین در آوریل ۱۹۱۷ پس از باز گشت از مهاجرت به روسیه، بر روی ماشین زرهی قرار می گیرد و شعارهای « صلح برای جهان! معلولین جنگ امپریالیستی - سزاوار حقوق باز نشستگی، داروی رایگان و مسکن هستند!» را اعلام می کرد. آنوقت ولادیمیر ایلیچ می شد دمکرات دوجینی. اما لنین دموکرات دوجینی نبود و به همین دلیل مسئله حمایت اجتماعی معلولین جنگ را به شکل دیگری فرمولبندی کرد. شعار دگرگونه ای را اعلام کرد- بسیار مبرم تر و قاطعانه تر: « جنگ بر علیه جنگ! جنگ علیه برادران طبقاتی خود در آن سوی خط جبهه را، به جنگ علیه خون آشامان صاحب تاج و سردوشی که برادران طبقاتی را علیه همدیگر به جنگ وا داشته اند، تبدیل می کنیم». او

نگفت « جمهوری دمکراتیک! » بلکه گفت « جمهوری شوراها! » او خواستار نه فقط افزایش دستمزدها و هشت ساعت کار روزانه بود، بلکه همچنین خواستار حذف اسرار تجاری، ملی کردن بانکها و نظارت کارگران بر تولید شد.

و لنین پیروز شد. پیروز شد برای اینکه نشان داد تسلط لازم به آن چیز اصلی در هنر سیاست یعنی – توان تطبیق هر گونه شعار و هر گونه اقدام مشخص با مطالبات مبرم لحظه – را دارد.

امروزه شعار حمایت‌های اجتماعی هرچه بیشتر ضرورت خود را از دست می‌دهد و دیگر منعکس کننده مطالبات عینی جامعه نمی‌باشد. این شعار چند سال پیش ضرورت و فعلیت داشت. و باید گفت که دقیقاً بنیادریسم معاصر روسی با همین شعار رشد کرد. مردم محتاج احتیاجی به کمک‌های پدر سالارانه دولت ندارند؛ بلکه نیاز به این دارند که «اسقف اعظم» (رژیم) مانع زندگی آنها نشود. زیرا که ناهنجارترین بلای اجتماعی، همانا «پاتریالیسم دولتی» تحت رهبری کارمندان غیر قابل کنترل و بی مسئولیت است. شهروند سالم در سن کاری احتیاجی به قیم ندارد. آنها احتیاج به «حمایت» از نوع دیگری دارند. حمایت در راه اجرای اصل «هر کس به اندازه کارش». و هر چه جلوتر می‌روند بیشتر روشن می‌گردد که چنین حمایتی را هیچکس نمی‌تواند به آنها ارزانی دارد، غیر از خود آنها.

بنیادریسم سرعت رشد کرد و سرعت هم زودرس شد، گندیده گردید و اکنون به ترمز رشد اقتصادی تبدیل شده است. این بطور عینی مطالبات برای "حزب حمایت‌های اجتماعی" را پایین آورده و همزمان مطالبات برای «حزب خیزش اجتماعی» را افزایش داده است. و حال که این نیاز عینی وجود دارد، قاعدتاً دیر یا زود چرخش در وضعیت ذهنی جامعه نیز روی خواهد داد. و حزب سیاسی هم برای این وجود دارد که این چرخش را سریعتر نماید، نه دیرتر.

بله، اپوزیسیون چپ همیشه «حزب حمایت‌های اجتماعی» بوده است. در آینده هم نیز چنین خواهد بود. اما در این صورت اپوزیسیون چپ نباید این پرنسیب ساده را که برای هر طرفدار فوتبالی روشن است، فراموش کند: **بهترین دفاع- حمله** است. انقلابات اجتماعی هیچوقت فقط از اعتراضات زاده نشده اند. هر چند اعتراض اغلب بهانه‌ای برای خیزش بوده است. آنها از اقدامات پیش برنده و ابتکارات تاریخی زاده شده اند. بدین ترتیب بگذار بورژوازی علیه خیزش و حمله پرولتاریا اعتراض کند، نه بر عکس.

(سایت فرقه دمکرات آذربایجان ایران)